هو العلیم

شرح حالات امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز بیستم ماه مبارک رمضان

حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

بسم اللَه الرحمن الرحیم

«در این روز دور خانه أمیرالمؤمنین خیلى جمع شدند. خبر ضربت خوردن آن حضرت به اطراف و اکناف از کوفه رسیده و شیعیان شهرها و بلاد و قصبات به کوفه روى آور مى‌شوند و همه یکسره دورخانه أمیرالمؤمنین، و دو تقاضا دارند: یکى ملاقات أمیرالمؤمنین، و دیگر کشتن ابن ملجم. فریاد مى‌زنند: بدهید به دست ما، ما انتقام بگیریم!

و ابن ملجم به دستور أمیرالمؤمنین در گوشه خانه بسته شده است و حضرت اجازه نداده‌اند او را بکشند وقصاص کنند؛ فرموده‌اند:

”ای حسن جان! اگر من از این ضربت رهایى یافتم و بهبود حاصل شد، خودم مى‌دانم و او، اگربخواهم قصاص مى‌کنم و اگر بخواهم عفو مى‌کنم، و البتّه عفو مى‌کنم؛ و اگر از اینضربت به عالم آخرت رحلت کردم تو ولى دم من هستى، مى‌خواهى قصاص کنى مى‌خواهى عفوکنى، و خدا عفو کنندگان را دوست دارد.“ [[1]](#footnote-1)

لذا در زمان حیات أمیرالمؤمنین کسى جرأت ندارد ابن ملجم را بکشد؛ آن حضرت اجازه نداده. مردم هم جمع شدند فریاد مى‌زنند که ابن ملجم را مى‌خواهند. حضرت امام حسن علیه‌السّلام درب را باز کرد و چندین مرتبه پیغام أمیرالمؤمنین را به مردم رساند، و مردم فهمیدند که ابن ملجم تا زمانى که أمیرالمؤمنین حیات دارد کشته نمى‌شود؛ ولى مى‌خواهند ملاقات کنند.

درب خانه أمیرالمؤمنین تادیروز باز بود و مردم هر کس که مى‌خواست آزادانه مى‌آمد و حضرت را ملاقات مى‌کرد،ولى از امروز صبح دیگر در بسته شد و حضرت اجازه ملاقات نمى‌دادند. حال حضرت ساعت به ساعت سنگین‌تر مى‌شد و تحمّل ملاقات نداشتند.

أصبغ بن نُباته مى‌گوید: با حارث همدانى وسُویدِ بنِ غَفَلة و جماعتى دیگر از اصحاب دور خانه أمیرالمؤمنین جمع بودیم و مى‌خواستیم اجازه بگیریم و یک بار دیگر أمیرالمؤمنین را ببینیم. (اینها از اصحاب بزرگ أمیرالمؤمنین هستند؛ أصبغ بن نُباته از شیعیان خالص و از روات احادیث و از فقها است.) یک مرتبه دیدیم صداى شیون از میان خانه أمیرالمؤمنین بلند شد. مردمى که بیرون درب بودند آنها هم همه صدا به شیون و ناله بلند کرده بودند.

حضرت امام حسن علیه‌السّلام درب را باز کرد، گفت: ”اى مردم متفرّق شوید! پدرم حال ملاقات ندارد و دیگر اجازه ملاقات ندارید، خدا شما را رحمت کند، متفرّق شوید.“ همه مردم رفتند ولى من نرفتم.یک ساعت درنگ کردم، صداى گریه و ناله بلند شد، من هم بلند گریه کرده بودم.

حضرت امام حسن آمد گفت: ”اى أصبغ چرا نرفتى؟ مگر پدرم پیغام نداد که بروى؟“ گفتم: به خدا قسم پایم قدرت رفتن ندارد و جانم توانایى رفتن ندارد؛ تا امام خود را نبینم کجا بروم؟ حضرت امام حسن داخل شد و برگشت، فرمود:”بیا!“

من وارد شدم دیدم أمیرالمؤمنین را خوابانده‌اند و به بالش‌هایى تکیه داده‌اند و یک دستمال زردى برسر آن حضرت پیچیده‌اند که رنگ آن حضرت از دستمال زردتر است. افتادم روى پاهاى آن حضرت و مى‌گریستم.

آقا فرمود: ”اى أصبغ برخیز،برخیز! چرا چنین مى‌کنى؟! من راه بهشت در پیش دارم. چرا گریه مى‌کنى؟!“

گفتم: مى‌دانم ـ اى امام من ـ شما راه بهشت در پیش دارى، من بر بدبختى خود و بر تنهایى خود و بر فراق شما گریه مى‌کنم.

آقا رو کرد به من، فرمود:”مى‌خواهى لابدّ براى تو حدیثى بگویم؟“

عرض کردم که: براى همین جهت آمده‌ام که در این ساعت از شما یک حدیث بشنوم.

أمیرالمؤمنین فرمود: در همان ساعت آخر حیات پیغمبر بود که من وارد شدم، پیغمبر فرمود: اى على، برو در مسجد و اعلان کن: الصّلاة جامعة [تا] مردم جمع بشوند، و این سه مطلب را به مردم پیغام بده:

ألا مَن عَقَّ والِدَیهِ فلَعنَةُ اللَه علَیه! ألا مَن أبَقَ مِن مَوالیهِ فلَعنَةُ اللَه علَیه! ألا مَن ظَلَمَ أجِیرًا أُجرَتَهُ فلَعنَةُ اللَه عَلَیه!

”آگاه باشید اى مردم! کسى که پدر و مادر خود را عاق کند و آنها را ناراضى بدارد، لعنت خدا بر اوست! کسى که از دست مولاى خود بگریزد لعنت خدا بر اوست! کسى که اجرت اجیرى را ندهد، مزد او را ندهد، لعنت خدا بر اوست!“

من آمدم در میان مسجد واعلان کردم: الصّلاة جامعة! مردم جمع شدند، رفتم بر بالاى منبر و این پیغام پیغمبر را به مردم رساندم. یکى از بین جمعیّت برخاست و گفت: یا على! مقصود از این جملات چیست؟ شرحى براى ما بکن. من هیچ نگفتم. برگشتم خدمت رسول خدا، عرض کردم: یارسول اللَه، جانم فدایت! من پیغام شما را به مردم رساندم ولى یکى از جمعیّت برخاست و از من تقاضاى شرح کرد و چون از شما نپرسیده بودم چیزى نگفتم.

بعد أمیرالمؤمنین رو می‌کندبه أصبغ مى‌گوید: اى أصبغ، دستت را بده! أصبغ دستش را مى‌دهد. بعد گفتند: این انگشتت را بیاور. انگشت أصبغ را أمیرالمؤمنین گرفتند و گفتند: همین طوری‌که من الآن انگشت تو را گرفتم پیغمبر انگشت مرا گرفت و گفت:

”اى على، من و تو دو پدر این امّت هستیم، کسى که ما را عاقّ کند و نافرمانى کند از رحمت خدا دور است! اى على، ما موالى این امّت هستیم، کسى که از سنّت ما بگریزد ازرحمت خدا دور است! اى على، ما اجیر این امّت هستیم، کسى که مزد ما را ندهد به نافرمانى خدا، او از رحمت خدا دور است!“

این جملات را أمیرالمؤمنین فرمودند و بعد بی‌هوش شدند. و زهر در بدن آن حضرت به اندازه‌اى اثر کرده بود که حضرت گاهى اوقات ران راستشان را بالا مى‌آوردند مى‌گذاشتند زمین، بعضى اوقات ران چپ؛ در همان حال بی‌هوشى.

من نشسته بودم باز أمیرالمؤمنین به هوش آمدند، گفتند: ”اى أصبغ، نشسته‌اى؟!“

گفتم: جانم فدایت، بلى.

گفتند: ”مى‌خواهى یک روایت دیگر برایت بگویم؟“

عرض کردم: بفرمایید.

أمیرالمؤمنین فرمود: یکروزى من خیلى اوقاتم تلخ بود (از شدائد و مصیبات این منافقین امّت و کارشکنى‌ها واینها) غم تمام وجود مرا گرفته بود و در کوچه باغ هاى مدینه مى‌رفتم، پیغمبر به من برخورد کردند، گفتند: یا على چرا این ‌قدر غمگینى؟ تمام وجودت را غم گرفته! گفتم:یا رسول اللَه، مگر نمى‌دانى؟

پیغمبر فرمودند که: مى‌خواهى حالا برایت یک حدیث بگویم از این غم بیرون بیایى و دیگر تو را غم نگیرد؟

عرض کردم: جُعلتُ فِداک بفرمایید.

پیغمبر فرمودند: اى على!بدان که در اثر این زحمات و این لطمات و این مجاهدات، خداوند مقامى به تو در روز قیامت عنایت مى‌کند که به کسى عنایت نکرده. منبرى مى‌گذارند در محشر به نام ”منبرُالوسیلة“ و من در بالاى آن منبر در پلّه هزارمین مى‌نشینم و تو یک پلّه از من پایین‌تر مى‌نشینى و لواى حمد را جبراییل به دست من مى‌دهد، من به دست تو مى‌دهم.آن وقت یک پلّه پایین‌تر ”رضوان“ خازن بهشت، و یک پلّه پایین‌تر ”مالک“خازن جهنّم است، و بعد تمام خلائق من الأوّلین و الآخرین از سُعدا و أشقیاء و حتّى از اولیاء خدا و صالحین و پیغمبران هم روى این درجات منبر قرار مى‌گیرند، و تمام امّت‌ها در صحراى محشر.

”رضوان“ خازن بهشت که یک درجه از تو پایین‌تر نشسته رو مى‌کند به تمام اهل محشر مى‌گوید: اى اهل محشر! اگر مرا مى‌شناسیدکه مى‌شناسید، اگر نه من خودم را معرّفى مى‌کنم، من خازن بهشتم! خداوند کلیدهاى بهشت را که در دست من است امر کرده است به پیغمبر آخرالزّمان برسانم، من به پیغمبر رساندم، پیغمبر فرمود: بینداز در دامان على.

بعد ”مالک“ خازن جهنّم(مالک جهنّم) مى‌گوید: اى اهل محشر! هر که مرا مى‌شناسد مى‌شناسد، اگر نمى‌شناسدمن خودم را معرّفى مى‌کنم، من مالک [خازن] جهنّم هستم! خداوند علىّ أعلى مرا امرکرده که کلیدهاى جهنّم را به پیغمبر آخرالزّمان بدهم، به آن حضرت دادم، آن حضرت به من امر فرمود که بینداز در دامان على.

یا على! در روز قیامت کلیدهاى بهشت و جهنّم در دامن تو انداخته مى‌شود، و جهنّم و بهشت بر اساس این میزان عدل و انصاف و ولایت و محبّتِ تو قسمت مى‌شود. هر کس به مقام تو نزدیک است به بهشت، و هر کس دور است اهل جهنّم است. و این میزانى است که خداوند علىّ أعلى به تو عنایت کرده [است].

آن وقت یا على من بر مى‌خیزم،تو هم برمى‌خیزى، من دست مى‌زنم به [دامن] عرش پروردگار، (به عرش رحمت) تو دست مى‌زنى به کمربند من، اهل بیت تو دست مى‌زنند به کمربند تو، و شیعیان همه دست مى‌زنند به کمربند اهل بیت.

عرض کردم: یا رسول اللَه!آن وقت همه به بهشت مى‌روند؟!

سه مرتبه پیغمبر فرمود:”إى و ربِّ الکعبة!“ بله، آن وقت همه به بهشت مى‌روند.“ تمام این جمعیّت و شیعیان ومحبّین که دست زده‌اند به دامان اهل بیت، و اهل بیت به دامن تو، و تو به کمر من، و من به دستگاه رحمت پروردگار و عرش خدا، همه به بهشت مى‌روند به لطف خدا. این آخرین جمل أمیرالمؤمنین از حدیثى بود که براى من بیان فرمود. [[2]](#footnote-2)

باز أمیرالمؤمنین بی‌هوش شد؛ چند لحظه‌اى دیگر چشمان خود را باز کرد. حضرت امام حسن علیه‌السّلام یک کاسۀشیرى براى أمیرالمؤمنین آورده بود، حضرت گرفتند و دست مبارکشان مى‌لرزید؛ یک جرعه خوردند بعد به حضرت امام حسن فرمودند:

”این شیر را ببر براى اسیر خود، این اسیر است در دست شما، با اسیر خود به رفق و مدارا رفتار کنید، بر من یک ضربت زده فقط مى‌توانید بر او یک ضربت بزنید، مبادا او رامُثله کنید (گوش و دست و چشم و پا و زبان او را ببرید)، مبادا او را آتش بزنید.شنیدم از حبیب خود پیغمبر که مى‌فرمود: خدا مُثله را مکروه دارد و مبغوض دارد ولو نسبت به سگ گزنده‌اى. [[3]](#footnote-3)اى حسن! از آنچه مى‌خورى به آن بخوران، و از آنچه مى‌آشامى به او بیاشام.“ حضرت امام حسن عرض مى‌کند: پدرجان! این ملعون، أشقى الآخرین، تو راکشت و تمام مؤمنین را مصیبت زده کرد، و خانه‌هاى کوفه را یتیم کرد، و بچّه‌هاى یتیم و زنان بیوه را در بدر و گرسنه کرد، و لباس سیاه و ماتم در بَرِ ما کرد، و تودائماً بر او سفارش مى‌کنى؟!

حضرت فرمود:

”اى حسن جانم! مگر نمى‌دانى ما خاندان رحمتیم؟! ما بر همان اساس عدلیم و نباید از آن تجاوز کنیم.“

سیّدالشّهداء علیه‌السّلام که مانند ابر بهارى گریه مى‌کرد و چشمانش از شدّت گریه مجروح شده بود، اشک‌هاى آنحضرت بر صورت أمیرالمؤمنین ریخت؛ آقا چشم‌هاى خود را باز کرد، فرمود:

”اى حسین! به حقّ من بر تو گریه نکن، الآن در آسمان بودم دیدم گریه تو ملائکه را به گریه درآورده!“

آن وقت امام حسین را در آغوش کشید و فرمود:

”بزودی مى‌بینیم که این امّت کینه‌هاى دیرینه را از شما بگیرند و زیر شمشیر ستم شما را قطعه قطعه کنند، برشما باد به صبر و استقامت!“

«وسَيعلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أي مُنقَلَبٍ ينقَلِبُون. إنّا للّه و إنّا إليه راجِعون.»[[4]](#footnote-4)

1. بحارالأنوار، ج ٤٢ ، ص٢٠٧. [↑](#footnote-ref-1)
2. بحارالأنوار، ج ٤٠، ص٤٤. [↑](#footnote-ref-2)
3. بحارالأنوار، ج ٤٢، ص٢٥٦. [↑](#footnote-ref-3)
4. بحارالأنوار، ج ٤٢، ص٢٩٠؛ نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌هاى علاّمه طهرانى، ص ٥٨٩ [↑](#footnote-ref-4)